

## پهلوان لاف زن

۱۷ آبان ۱۳۹۳ ساعت ۲۲:۱۶

دلاک (که ناراحت شده بود) لباس‌های مرد را بقچه کرد و به دستش داد و گفت: «آقای محترم) تو مرد این کار نیستی! شما طاقت خالکوبی یک شیر درنده غران که چه عرض کنم، طاقت خالکوبی نقش یک پشه را هم نداری!»

در زمان‌های قدیم، خالکوبی، رواج زیادی داشت و دلاک‌ها به غیر از شستشوی مردم در حمام، آنها را خالکوبی هم می‌کردند و هر دلاکی که طراحی‌اش (design) اش بهتر بود، سرش شلوغ‌تر بود. اما چون این عمل با وسایل ابتدایی آن روزگار، خیلی دردناک و طاقت‌فرسا بود، اکثر مردها و زن‌ها، نقش‌های کوچک روی دستشان و یا بخصوص خانم‌ها، خال روی صورتشان؛ خالکوبی می‌کردند. حالا در آن زمان اگر مردی می‌آمد و نقش بزرگی روی بدنش خالکوبی می‌کرد، خبرش توسط دلاک در شهر و محله می‌پیچید. و مثلاً میگفتند این آدم یک پهلوان بوده این خالکوبی بزرگ را روی بدنش کشیده.

در همان روزگار، یک روز مرد قوی هیکل و لاف زنی به نزد دلاکی رفت و گفت: «وسایلت را بیاور و روی پشتم خالکوبی کن!» دلاک گفت: «چشم! چه نقشی می‌خواهی؟»

مرد لباس‌هایش را بیرون آورد و (با غرور) گفت: «می‌خواهم نقش یک شیر قوی هیکل را که غرش کنان در حال حمله است؛ پشت من خالکوبی کنی. سر پر یال و کوپاش روی کتفم باشد و پاهایش روی کمرم!» دلاک با دست به پشت مرد زد و گفت: «ماشاءالله پهلوان! حتماً کشتی گیر هستی! چنان شیری برایت بکشم که وقتی لباست را بیرون می‌آوری، حریفانت فرار کنند!» مرد خندید و گفت: «حریفان من؛ همین که هیکل مرا می‌بینند؛ غش می‌کنند! دیگر به فرار نمی‌رسد. حال برو وسایلت کارت را بیاور که فکر می‌کنم تا غروب؛ کارمان طول می‌کشد.»

دلاک رفت و وسایلتش را آورد و بعد با حوصله، نقش شیر غران را بر پشت مرد کشید. بعد از نقاشی سوزن را برداشت و به پشت مرد زد. یک دفعه داد مرد بلند شد و داد زد: «چه می‌کنی (آقا)؟ این سوزن بود که به پشتم زدی یا سوزن گونی؟!» دلاک گفت: «سوزن خالکوبی است.» مرد با عصبانیت گفت: «پس چرا این قدر درد داشت؟» دلاک خندید و گفت: «پهلوان! درد سوزن که نباید برای تو مهم باشد! انگار که پشه‌ای، فیلی را نیش بزندی!» و بعد سوزن را دوباره فرو کرد. مرد بلندتر از قبل داد زد و گفت: «صبر کن ببینم! تو الان کدام قسمت شیر را سوزن می‌زنی؟» دلاک جواب داد: «دمش را!»

مرد سر جایش جابه‌جا شد و گفت: «نمی‌خواهد دمش را خالکوبی کنی! قدرت شیر به پنجه‌هایش است. دم هم نداشته باشد، از قدرتش چیزی کم نمی‌شود.» دلاک تعجب کرد ولی سرش را تکان داد و گفت: «باشد! هر چه پهلوان بگوید. «و باز هم سوزن را فرود آورد. مرد این دفعه نعره‌ای کشید و گفت: «چه می‌کنی مردک!؟»

دلاک دست از کار کشید و گفت: «از شما بعید است پهلوان! خوب خالکوبی درد دارد (دیگه)!»

مرد به دلاک اشاره کرد که صبر کند و (بلند شد و رفت و) کاسه‌ای آب خورد و گفت: «الآن کدام قسمت شیر را سوزن زدی؟»

دلاک گفت: «یال شیر را!» مرد لحظه‌ای فکر کرد و گفت: «من عجایب بسیاری از قدرت شیر ماده شنیده‌ام. می‌گویند از شیر نر هم شجاع‌تر است. بخصوص اگر توله شیر هم داشته باشد. وقتی شیر نر به توله‌هایش نزدیک می‌شود، چنان غرشی می‌کند که شیر نر هم فرار می‌کند! بهتر است از خیر یال و کوپالش بگذری و برایم شیر ماده خالکوبی کنی!»

دلاک نگاهی به مرد کرد و گفت: «هر جور پهلوان بخواهد!» مرد چشم‌هایش را بست و منتظر شد ولی این بار؛ درد سوزن بیشتر از دفعات قبل بود. پهلوان داستان ما با فریاد مانع کار دلاک شد و پرسید: «این دفعه کدام قسمت شیر را سوزن زدی؟» دلاک اخمی کرد و گفت: «شکمش را!» مرد گفت: «شکم انبار لاشه‌هایی است که شیر بی‌رحمانه می‌درد! شکمش را هم خالکوبی نکن!»

(یهو) دلاک عصبانی شد و وسایلش را جمع کرد. مرد پرسید: «چیکار می‌کنی؟»

دلاک گفت: «آخر مرد حسابی! این دیگه چه شیری است؟»

شیر بی‌یال و دم و اشکم که دید  
این چنین شیری خدا کی آفرید؟»

پهلوان تنبل و فضول و لاف زن گفت: «برای تو چه فرقی دارد؟ تو کارت را بکن!»

دلاک (که ناراحت شده بود) لباس‌های مرد را بقچه کرد و به دستش داد و گفت: «(آقای محترم) تو مرد این کار نیستی! شما طاقت خالکوبی یک شیر درنده‌گران که چه عرض کنم، طاقت خالکوبی نقش یک پشه را هم نداری!»

مولوی در این داستان میخواهد بگوید که یک گروهی از آدم ها مثل پهلوان این داستان همه چیز را در حد سخن و لفظ به زبان می آورند ولی وقتی که پای عمل کردن به میان می آید فوراً مسئله را توجیه میکنند و از میدان عمل به در میروند.

ما همه شیران، ولی شیر علم  
حمله مان از باد باشد دمبدم

علم یعنی پرچم. شیری که در روی پرچم نقاشی میشود واقعا قیافه شیر دارد ولی متاسفانه واقعا شیر نیست و با وزش باد تکان میخورد و اینور آنور می رود.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۱۸۹۷/زن-لاف-پهلوان>